**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری(دام ظله)**

**جلسه273 – 18/ 10/ 1398 معنای ماده ضرر /مفاد قاعده لا ضرر** **/قاعده لا ضرر**

**خلاصه مباحث گذشته:**

در جلسه گذشته بحث از لفظ حدیث لا ضرر به پایان رسید . از این جلسه بحث از مفاد حدیث لاضرر در کلام آقای سیستانی آغاز می شود .استاد به عنوان مقدمه قبل از ورود به بررسی معنای لغوی لاضرر نکاتی را مطرح می فرمایند.

## تحقیق مفاد حدیث لاضرر

آقای سیستانی بعد از بحث از لفظ حدیث وارد بحث از مفاد حدیث می شوند .می فرمایند در این بحث ،سه موضوع باید بررسی شوند .

اول اینکه معنای ماده ضرر چیست؟

دوم اینکه معنای هیأت افرادی ضرر و اضرار چیست؟

سوم اینکه معنای هیأت ترکیبی چیست؟

قبل از ورود به بحث لازم است چند نکته کلی را عرض می کنم .در کتب لغت برای برخی واژه ها اعم از مفردات و هیئات و حروف ، معانی مختلف ذکر می شود . سوال این است که این معانی مختلف همه معانی حقیقی اند یا شامل معانی مجازی می شوند؟

## بررسی دو روش در کتب لغت درباره ارتباط معانی مختلف یک واژه

 در این موضوع چند گرایش وجود دارد . یک گرایش که از معجم مقاییس اللغه ابن فارس برداشت می شود .گرایش دیگر از کتاب التحقیق فی معانی قرآن الکریم مرحوم مصطفوی برداشت می شود .مرحوم مصطفوی می گویند اولاً مشترک لفظی نداریم و ثانیاً همه ریشه های مختلف یک واژه معنای واحد دارند. باید توجه داشت روش ایشان با روش معجم مقاییس اللغه دو تفاوت جوهری دارد اول اینکه ابن فارس اصرار ندارد همه معانی لغت را به یک معنای واحد برگرداند مثل همین واژه ضرر که می گوید سه اصل دارد دوم اینکه ابن فارس دنبال معنای جامعی که در همه موارد لفظ استعمال شده باشد نیست بلکه او مقاییس اللغه را دنبال می کند به این معنا که به دنبال گردآوری دسته های مختلف معنایی از لغت است که ارتباط معنایی با هم دارند. ممکن است بگوییم یک لفظ تعداد زیادی معنا دارد که اینها به مجموعه های مرتبط تقسیم می شوند .

مثلا در فارسی کلمات دانشگاه، دانشکده، دانشسرا معانی متفاوت دارند ولی مجموعه کلماتی هستند که ارتباط معنایی خاصی دارند.در همین واژه ضرر می توانیم بگوییم ضرر به معنای زیان زدن است یا به معنای نقصان در بدن و مال و نیز ضریر به معنای نابینا ، ضرر آسیب رساندن و ضَرّه به معنای هوو است . ممکن است بگوییم همه این معانی حقیقی است ولی ارتباط معنوی دارند .در معجم مقایی اللغه ماده ضرّ چنین آمده است:

**ضر**

الضاد و الراء ثلاثة أصول: الأوّل خلاف النَّفع، و الثانى اجتماعُ الشَّى‏ء، و الثالث القوّة.

فالأوَّل‏ الضَّرّ: ضدُّ النَّفْع. و يقال‏ ضَرَّه‏ يضُرُّه‏ ضَرًّا. ثمَّ يحمل على هذا كلُّ ما جانَسَه أو قارَبه. فالضُّرُّ: الهُزال. و الضِّرّ: تزوُّج المرأة على‏ ضَرَّة. يقال نكحَتْ فلانةُ على‏ ضِرّ، أى على امرأةٍ كانت قَبْلَها. و قال الأصمعىّ: تزوّجَت المرأةُ على‏ ضُرٍّ و ضِرّ. قال: و الإضرار مثلُه، و هو رجلُ‏ مُضِرٌّ. و الضَّرَّة: اسمٌ مشتقٌّ من‏ الضَّرِّ، كأنَّها تضرُّ الأخرى كما تضرُّها تلك. و اضطُرَّ فلانٌ إلى كذا، من‏ الضرورة. و يقولون فى الشِّعر «الضَّارُورة»....ابنُ الدُّمينة:و الضَّرِير: المُضارّة. و أكثر ما يُستَعمل فى الغَيْرة؛ يقال ما أشدَّ ضريره‏ عليها.و.. و أمّا الثالث فالضرير: قُوَّة النّفْس. و يقال: فلانٌ ذو ضرير على الشى‏ء، إذا كان ذا صبرٍ عليه و مقاساة، فى قول جرير:

|  |
| --- |
| ... جُرأةً و ضَريرا[[1]](#footnote-1) |

در همه این موارد یک معنای مرتبطی وجود دارد که نوعی زیان دیدن در هر اصلی هست .مشاهده می شود ابن فارس دنبال جامع نیست که بگوید همه در جامع استعمال می شود . به عنوان مثال معنای ضرّ با کسر ضاد و فتح و آن دو معنای مختلف است ولی نکته این است نوعی ضرر و آسیب رسانی در هر دو معنا لحاظ می شود مثلا زن دوم شدن نوعی ضرر دیدن است . بنا بر این دیده می شود در معجم در صدد تهیه گروه های مختلف معنایی است.

### وضع تعیینی طولی

حاج آقا در بحث معانی مختلف حرف جر می فرمودند این معانی از باب حقیقت و مجاز یا اشتراک معنوی است و کاشف آن این است که «مِن» به معنای «از» در همه یا غالب معانی که در عربی به کار می رود در فارسی و ترکی هم به همان معانی به کار می رود و این نشان می دهد یک ارتباط معنوی بین معانی وجود دارد یعنی ابتدا در یکی وضع شده و در سایر معانی با ارتباط معنوی استعمال شده است مثل مجاز یا استعمال در جامع و منطقی نیست بگوییم این موارد مشترک لفظی هستند و وضع های متعدد به صورت تصادفی حاصل شده است . البته بالوجدان همه معانی متعدد برای حرف جر حقیقت نیست و خیلی از آنها مجاز است ولی ضرورتی نداریم همه معانی را به یک معنا برگردانیم ممکن است به دو سه معنا برگردد و در همه هم حقیقت باشد مثلا اول در یک معنا استفاده شده باشد و بعد با وضع تعیّنی معنای دیگر حاصل بشود و نیز ممکن است برخی معانی حروف جر معنای حقیقی باشد ولی به وضع تعیینی طولی یا وضع تعیّنی طولی .

من عرض کردم این استدلال برای نفی این که یک لفظ در معانی مختلف به نحو وضع تعیینی غیر مرتبط باشد خوب است ولی گاهی اوقات وضع طولی داریم . مثلا نام پدربزرگ احمد است بعد از فوت او روی نوه نام احمد می گذارند . این دو وضع تعیینی است ولی به تبع هم هستند .در برخی موارد هم وضع تعیّنی است اول مجاز بوده ولی بعدا با استعمال زیاد تبدیل به حقیقت شده است.

مثلا منافق معنای اولیه اش به معنای فرد دوروست ولی بعداً بر اثر استعمال زیاد آن درباره مجاهدین خلق این معنا هم به معنای حقیقی تبدیل شده است. اینجا تعدد وضع است و منافق در هر دو معنا به کار می رود ولی این دو معنا در طول هم اند.

مثال دانشگاه از همین دست است . معنای لغوی آن محل دانش است ولی الان معنای آن یک نهاد فرهنگی با کارکرد خاص است. لذا معنای دانشگاه با دانشکده و حوزه و دانشسرا ومؤسسات آموزشی فرق دارد در حالی که همه یک معنای جامع یعنی محل دانش دارد. این جا وضع تعیینی طولی است که به اعتبار معنای اولیه بر معنای دوم وضع می شود . خیلی از این معانی به خاطر ارتباط معنوی است.

به عنوان مثال حاج آقا از مرحوم آقای داماد نقل می کردند که ایشان در بحث صحیح و اعم می فرمودند: الفاظ بر صحیح تعییناً وضع می شود و تعیّناً به معنای اعم استعمال می شود و انبساط طبیعی پیدا می کند و مثال به روغن کرچک می زدند که روی کاغذ پخش می شود.

استعمال لغات در مشابهات به طور طبیعی به وضع تعیّنی یا وضع تعیینی طولی منجر می شود در حالی که اگر صرفا به دنبال وضع تعیینی مستقل باشیم می بینیم در غالب موارد چنین نیست . البته باید توجه داشته باشیم برخی اوقات لغاتی از زبان های دیگر به زبانی وارد می شوند .مثل زبان انگلیسی که حجم عظیمی از آن از زبان های قدیمی تر تشکیل شده است .زبا عربی هم تا حدی همین گونه است . مثل جُناح که بعضی گفته اند همان گناه فارسی است ولی برخی گفته اند از جنح به معنای میل گرفته شده است و معنای آن میل از حق است . به هر صورت هر قدر در یک زبان لغات دخیل کمتر باشد وضع تعیینی مستقل کمتر است .

گاهی اوقات لغاتی از زبان های فرعی وارد لغت اصلی می شوند مثل لغاتی که در قبایل عرب به کار می رود و بعد وارد زبان اصلی می شود .به عنوان نمونه درباره فیروزآبادی نقل می کنند که در بین قبایل عربی زندگی می کرد و بین آنها هم ازدواج کرد ولی فارس بودن خود را پنهان می کرد . در فارسی قدیمی اصطلاح کشتن چراغ به معنای خاموش کردن چراغ به کار می رفته است .

شمع را باید از این خانه برون بردن و کشتن تا که معشوقه نداند که تو در خانه مایی

شبی در خانه به همسرش گفت « اُقتل السراج » در حالی که « ادفع السراج » مستعمل است . زن او از شنیدن این لفظ تعجب کرد و او هم این گونه توجیه کرد که در قبیله ما « اقتل السراج» به کار می رود. او در حقیقت از پدیده ارتباطات قبایل که معانی بین آنها رد و بدل می شود در این موضوع استفاده کرد .

### نقد روش کتاب التحقیق در برگرداندن معانی همه واژه ها به معنای واحد

به نظر ما روش مرحوم مصطفوی که در آن بخواهیم همه معانی را به معنای واحدی برگردانیم اشتباه است. روش ابن فارس هم ربطی به روش التحقیق ندارد . درواقع برگرداندن همه معانی به یک معنی تکلف محض است .

در کتابی از منوچهر بزرگمهر سابقا دیدم که می گفت ویتکنشتاین این دیدگاه را که در فلسفه یونانی دنبال جامع برای لغات می گردند انکار کرده است و می گوید لغات با هم ارتباط زنجیره ای دارند هر حلقه با حلقه بعد مرتبط است یعنی معنای اول با معنای دوم و معنای دوم با معنای سوم و معنای سوم با معنای چهارم و آن با معنای پنجم و...اما ممکن است معنای اول با معنای پنجم مرتبط نباشد و در این فرایند تغییر معنا حاصل شود.او کلمه بازی را به عنوان مثال می آورد که ارتباط اینها زنجیره ای است .من اصل کلام او را نخواندم و احتمال اشتباه در ترجمه هم وجود دارد . ممکن است مراد او همین حرف ما باشد که به خاطر وضع های طولی هر معنایی با معنای بعدی مرتبط است ولی در جامع استعمال نمی شود . البته به نظرم مثال کلمه بازی به نظرم خوب نیست .چون بازی در مقابل جدّ وجود دارد و شاید در این جامع مشترک باشند.

با توجه به این توضیحات نکته مهم این است که دلیل نداریم بگوییم اشتراک لفظی نداریم .چون عوامل مختلفی مثل واژه های دخیل یا وضع تعیّنی و... وجود دارد که می تواند به اشتراک لفظی منجر شود. ممکن است معنای اول اصلی و بعدی تعیّنی باشد یا معنای اولی اصلی و بعدی از لغت دیگر باشد یا معنای اول تعیینی اولی و دومی تعیینی ثانویه باشد . همه اینها ممکن است . باید به راههای متعارفی که از آنها معانی را درک می کنیم مانند تبادر و...در کشف صحت معانی رجوع کنیم.

نکته دوم این است که ریشه مشترک غیر از معنای مشترک است بلکه ریشه مشترک تنها ارتباط معنوی را ثابت می کند . در بحث ما ضرّ و ضریر و ضرّه تنها یک ارتباط معنایی دارد که نوعی نقصان و کمبود است اما لفظ ضریر در مطلق کسی که کمبود دارد استفاده نمی شود بلکه خصوص نابینا به کار می رود. پس لفظ بر جامع ارتباط وضع نشده است چون جامع ارتباط وجه تسمیه است که نه مطرد است نه منعکس و مسمی را تعیین نمی کند .

مثال دانشگاه و دانشکده و دانشسرا همین طور است . ریشه همه از یک چیز است ولی در معانی مختلف بر سه نهاد مختلف وضع شده است . نه هر جا محل دانش است دانشگاه است و نه هر جا دانشگاه است لزوما محل دانش است بلکه به اعتبار اغلبی به کار می رود .مثال دیگر مسجد است که علاوه بر نماز می تواند کارکرد اجتماع مسلمین را داشته باشد لذا نه هر جا نماز خوانده می شود مسجد است ونه این که در مسجد کاری غیر از نماز انجام نمی شود.

### نکته مهم

یک نکته بسیار مهم دیگر که در بحث های آقای سیستانی باید توجه داشت این است که اگر ضریر به معنای نابینا است به این معنا نیست که ضرّ به معنای عمی باشد . ممکن است یک وضع تعیینی یا تعیّنی در یک مشتق خاص باشد و دلیل نمی شود کل ریشه همان معنا را پیدا کند.آقای سیستانی در ابتدای بحث خود می فرمایند:

المقام الأول: في مفاد مادة (ض‌رر) و قد ذكر اللغويون لها معان كثيرة‌، كالنقص و الضيق و سوء الحال و الزمانة و العمى و المرض و الهزال و الحاجة و القحط و الإيذاء و العلة و غير ذلك. و لكن لا إشكال في إن هذه المادة ليس لها هذه الكثرة من المعاني، بل المفهوم منها بحد ذاتها ليس إلا معنى واحدا أو اثنين أو ثلاثة[[2]](#footnote-2)

 این معانی که ذکر کرده اند به این شکل در هیچ کتاب لغتی نیست بلکه عمی تنها برای ضریر است نه این که ضرر به معنای عمی باشد در تاج العروس در معنای ضرر چنین آمده است:

[ضرر]:

الضَّرُّ، و يُضَمّ‏، لغتان: ضِدّ النَّفْع.

أَو الضَّرّ بالفَتْح: مَصْدَر، و بالضَّمّ: اسْمٌ.....يقال: ضَرَّهُ‏ يَضُرُّه‏ ضَرّاً، و ضَرَّةُ به، و أَضَّرَّهُ‏، إِضْرَارَاً، و أَضَرِّ بِهِ‏ و ضَارَّهُ‏ مُضَارَّةً، و ضِرَاراً، بالكَسْر بمعْنًى، و الاسمُ‏ الضَّرَرُ، فِعْلُ واحِد، و الضِّرارُ فِعْلُ اثْنينِ، و به فُسِّرَالحديثُ‏: «لا ضَرَرَ و لا ضِرارَ».

أَي لا يَضُرُّ الرَّجلُ أَخاهُ فَيَنْقُصه شَيْئاً من حقّه، و لا يُجَازِيه على‏ إِضْرارِه‏ بإِدخالِ‏ الضَّرَرِ عليه. و قيل: هُما بمعنًى، و تكرارُهما، للتّأْكِيدِ.و المُضارّة في الوَصِيّة: أَن لا تُمْضَى أَو يُنْقَصَ بعضُها، أَو يُوصَى لغَيرِ أَهْلِهَا، و نحو ذلِك ممّا يُخَالِف السُّنّةَ.

و الضّارُورَاءُ: القَحْطُ، و الشِّدَّةُ، و الضَّرَرُ، و سُوءُ الحال‏، هكذا في النُّسخ التي بأَيدينا، و الصواب: و الضَّرَرُ:... و الضَّرَرُ: النُّقْصَانُ يَدْخُلُ في الشَّيْ‏ءِ، يقال: دَخَلَ عليه‏ ضَرَرٌ في مالِه.و الضَّرّاءُ، بالمد: الزَّمَانَةُ، و منه‏ الضَّرِيرُ بمعنَى الزَّمِنِ......الضَّرّاءُ: الحالةُ التي‏ تَضُرّ، و هي نَقِيضُ السَّرّاءِ، و هما بناءَانِ للمؤنّث و لا مُذَكَّر لهما، و هي: الشِّدَّةُ و الفقرُ و العذابُ....و الضِّرِيرُ، كأَمِير: الرجُلُ‏ الذّاهِبُ البَصَرِ، و مصدره‏ الضَّرَارَةُ، ج: أَضِرَّاءُ، و هو مَجَاز، ... و الضَّرُورَةُ: الحَاجَةُ، و يُجْمَع على‏ الضَّرُوراتِ‏، كالضّارُورَةِ، و الضّارُورِ، و الضّارُوراءِ،...[[3]](#footnote-3)

پس همه این موارد ماده ضرر نیست بلکه برخی مشتقات خاص معنایی دارد و دلیلی ندارد بگوییم ماده هم به این معناست .

1. [معجم مقاییس اللغه ، ابن فارس، ج3، ص360.](http://lib.eshia.ir/0/3/360/) [↑](#footnote-ref-1)
2. [قاعده لا ضرر و لا ضرار ، سید علی سیستانی ، ج1، ص110.](http://lib.eshia.ir/27003/1/110/) [↑](#footnote-ref-2)
3. [تاج العروس من جواهر القاموس، زبیدی، ج7، ص122.](http://lib.eshia.ir/86657/7/122/) [↑](#footnote-ref-3)